

انسان کبیر و عالم صغیر (انسان کامل) در اندیشه ملاصدرا^(ره) و سوابق تاریخی آن

دکتر طوبی کرمانی
عضو هیئت علمی دانشگاه تهران

چکیده

حکمت متعالیه مشهود است، نمی‌توان انسان را از نظر ملاصدرا مورد شناسایی قرار داد.

بحث درباره انسان کبیر و عالم صغیر در مکتب صدرایی است و انسان بعنوان «عالم صغیر» با عالم خارج بعنوان «انسان کبیر» تطبیق و مقایسه می‌شود.

کلیدواژگان

انسان کامل؛
انسان صغیر؛
عالم صغیر؛
ابرانسان؛
انسان کبیر؛
عالم کبیر؛
خلیفة الله.

برای اینکه بهتر بتوانیم در آثار صدرالمتألهین شیرازی (ره) به بررسی این موضوع بپردازیم ناگزیر به ذکر مقدماتی هستیم. از آن جمله باید دانست که ملاصدرا انسان را از چه منظر و با چه پشتوانه فکری مورد مطالعه قرار می‌دهد و نیز سابقه این بحث در مکاتب دیگر چگونه می‌باشد.

عالم کبیر و عالم صغیر در تاریخ فلسفه

طبق حکایت منابع تاریخی برای اولین بار ریشه این بحث را می‌توان به فیثاغوریان رساند. فیثاغوریان به هماهنگی^۱ در نظام جهان معتقد بودند و فیلولائوس (از اتباع فیثاغوریان) می‌گفت: موجود جاندار بمحض بیرون آمدن از رحم، هوا یا نفس را از بیرون به درون می‌کشد و بدینسان برای او میان عالم کبیر و عالم صغیر همانندی وجود دارد.^۲

با مطالعه در تاریخ فلسفه ملاحظه می‌کنیم که

بحث در این مقاله در ساحت علم آنتروپولوژی^۱ نمی‌باشد که انسان را از چهار زاویه انسانشناسی فیزیکی، باستانشناسی، زبانشناسی و انسانشناسی فرهنگی مطالعه می‌کند، بلکه سؤال اینست که آیا اساساً در تاریخ فلسفه چیزی تحت عنوان انسان کبیر و عالم صغیر یافت می‌شود یا نه. و نیز از آنجهت که ملاصدرا را نه صرفاً بعنوان یک فیلسوف عقلگرا بلکه بعنوان یک فیلسوف متأله می‌شناسیم آیا در کتاب و سنت در این خصوص مطلبی خواهیم یافت؟

گذاری نیز در عرفان خواهیم داشت که این منظر نقشی اساسی در شناخت نگرش صدرا به انسان دارد و شاید بتوان گفت بدون بررسی صبغه عرفانی که در

1- anthropology

2- harmony

۳- خراسانی، شرف‌الدین، نخستین فیلسوفان یونان، تهران، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۷۰، ص ۲۱۹.

■ با مطالعه در تاریخ فلسفه
ملاحظه می‌شود که پیشین
فلسفه یونانی با شیء و
عین توهمی داشتند و
من کوشیدند تا این همه
اشیاء را در یک کلیت با ظهور
سوفسطاییگری وضع عینی
من شود و سیر تفکر روند تازه به
خود می‌گیرد.

است.^{۱۵} در مکاتب فلسفی متأخرتر مثل اپیکوریان، کلیان و... تا مکتب نوافلاطونی افلوپین نیز می‌توان احوالی نظیر این سخنان و بلکه کاملتر یافت. و در یک کلام، نشانه‌هایی از اندیشه انسان کامل در عقاید هندوان، ایرانیان و یونانیان، یهود و ترسایان و کتب عهد عتیق پیش از اسلام وجود داشته است.

عالم کبیر و عالم صغیر یا ابرانسان در نزد متفکران غربی

پس از این مختصر درباره سابقه دیرین تاریخی، اجمالاً نظری به مکاتب متأخر غربی می‌کنیم.

4- object

۵- کاپلستون، فردریک، تاریخ فلسفه، ج ۱، ترجمه جلال‌الدین مجتبی، تهران، انتشارات سروش، ۱۳۸۰، ص ۹۹.

6- sophism

7-Protagoras

۸- همان، ص ۱۰۶.

9- Democritus

۱۰- خراسانی، نخستین فیلسوفان یونان، ص ۴۳۷.

11- spiritualism

12- epiphenomenalism

۱۳- کاپلستون، تاریخ فلسفه، ج ۱، ص ۲۳۹.

۱۴- برن، ژان، فلسفه رواقی، ترجمه ابوالقاسم پورحسینی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۲، ج ۲، ص ۷۳.

۱۵- همان، ص ۷۹.

نخستین فلاسفه یونانی اصولاً به شیء و عین^۲ توجه و علاقه داشتند و می‌کوشیدند تا اصل نهایی همه اشیاء را معین کنند.^۵ اما با ظهور سوفسطاییگری^۶ این وضع عوض می‌شود و سیر تفکر روند تازه به خود می‌گیرد.

سوفسطاییگری با فلسفه پیشین یونانی از جهت موضوع مورد بحث خود، یعنی انسان و تمدن و عادات انسان، اختلاف داشت یعنی درباره جهان صغیر (انسان) بحث می‌کرد نه جهان کبیر.

پروتاگوراس^۷ سوفسطایی گفته است: «انسان مقیاس همه چیزها است.»^۸ بعد از سوفیستها به سقراط می‌رسیم که تعالیم وی در آثار افلاطون مکتوب است و تأثیر وی بر افلاطون مشهود و بینای از توضیح. بعد از سقراط در میان اتمیستها با چهره شاخصی مثل دموکریتوس^۹ مواجه می‌شویم که در ضمن تعالیم خود که دارای مضامین بسیار عالی است علناً آدمی را تشبیه به جهان صغیر نموده است.^{۱۰}

افلاطون قایل به ثنویت و دوگانگی میان نفس و بدن و قایل به اصالت روح^{۱۱} بود - در برابر کسانی که روح را فرع بر بدن می‌دانستند.^{۱۲، ۱۳}

و نظریات ارسطو نیز درباره نفس و تأثیر او بر فلسفه اسلامی روشن است.

بعد از ارسطو در حوزه تفکر رواقیون، جهان ذیعقل و ذیروح است و نه تنها جهان جنبه الهی دارد بلکه عبارت است از خدا.^{۱۴}

در این حوزه، نفس و عقل انسان، جزئی از نفس الهی است و بنابراین اصل همسازی و هماهنگی که در جهان وجود دارد در تمام بدن انسان منتشر و غوطه‌ور است. بزعم رواقیون شناخت انسان و جهان میسر است و همه اینها وجوه مختلفی از سیلان وجود

«اگزیستانسیالیست‌ها مسائل اساسی مربوط به حیات را از دیدگاه اصالت وجود مطرح می‌سازند. در این مکتب، بحث در اصل، مربوط به وجود انسان است و باید توجه نمود که کلیه فلاسفه اگزیستانسیالیست به وضعیت وجود انسان و مفهوم صیوریت در عالم انسانیت اعتقاد راسخ دارند.»

۱- انسان در مکتب اگزیستانسیالیسم

مکتب اگزیستانسیالیسم به بحث و بررسی پیرامون انسان و هستی می‌پردازد. این مکتب بحث خود را با انسان شروع می‌کند و در سیر هستی‌شناسی مجدداً به انسان ختم می‌شود.

این مکتب بیشتر بر روی آزادی، یا آگاهی و مسئولیتهای اجتماعی انسان تأکید می‌کند. انسانی کاملتر است که آزادتر، آگاهتر و مسئولیت‌پذیرتر باشد. لذا این مکتب بر آزادی و اختیار انسان تأکید خاصی دارد.

هدف اصلی فلاسفه اگزیستانسیالیسم در قرن بیستم بیان حریت، معنویت و خاصه، مقام والای انسانی است. انسان بمعنی کلی کلمه و نه بصورت یک تصور مجرد ذهنی، بلکه انسان فردی انضمامی که صاحب تشخیص و تضمین‌کننده آزادی است، در مرکز نظام فکری اگزیستانسیالیسم قرار دارد.^{۱۶}

اگزیستانسیالیست‌ها مسائل اساسی مربوط به حیات را از دیدگاه اصالت وجود مطرح می‌سازند. در این مکتب، بحث در اصل، مربوط به وجود انسان است و باید توجه نمود که کلیه فلاسفه اگزیستانسیالیست به وضعیت وجود انسان و مفهوم صیوریت در عالم انسانیت اعتقاد راسخ دارند.^{۱۷}

ملاک اساسی انسانیت در این مکتب، آزادی است

و اگر «آگاهی» هم می‌گویند مقدمه آزادی است و معتقدند انسان کامل یعنی انسان آزاد و هرچه انسان آزادتر باشد کاملتر است. ... انسان کامل انسانی است که از همه چیز آزاد باشد حتی از قید ایمان و اعتقاد به خدا و بندگی خدا.^{۱۸}

این انسان مرکزی بهیچوجه با سوابق تاریخی انسان‌شناسی در تاریخ فلسفه غرب نمی‌خواند زیرا نه آرمانی و مثالی است، چنانکه در فلسفه افلاطون، و نه عینی است چنانکه در فلسفه ارسطو.

اگزیستانسیالیست‌ها نه در جستجوی مثل انسانی هستند و نه انسان را شیئی میان اشیاء طبیعی می‌دانند، نه انسان صرف مذهبی که خلیفه الله است و نه انسان کلی عرفانی که در نظام عالم، هدف نهایی آفرینش است نه انسان دکارتی که در اصل همان اندیشه است و نه انسان مجرد انتزاعی فلسفه‌های ایده‌آلیسم. اگزیستانسیالیسم از انسان انضمامی فردی و شخصی با کلیه محدودیتهای ممکن صحبت می‌کند و بحثی بدان اهمیت می‌دهد که بقول کارل یاسپرس «انسان همه چیز است».^{۱۹}

البته نوع دیدگاه فلاسفه این مکتب براساس نوع جهان‌بینیشان متفاوت است:

۱- گروهی که گرایشهای الهی داشتند مانند سورن کی‌یرکگور و تیلیش؛

۲- گروهی که گرایشهای الحادی داشتند مانند گابریل مارسل و ژان پل سارتر؛

۱۶- جمالپور، بهرام، انسان و هستی، تهران، مؤسسه نشر هما، ۱۳۷۱، ص ۲۴۰.

۱۷- همان.

۱۸- مطهری، مرتضی، انسان کامل، تهران، انتشارات صدرا، ۱۳۷۳، ص ۳۲۶.

۱۹- جمالپور، انسان و هستی، ص ۷۲ و ۷۳.

۳- گروهی که جهان را بدون وجود باری تعالی توجیه می‌کنند مانند هایدگر.^{۲۰}

۲- انسان در مکتب اومانیسیم

مکتب اومانیسیم^{۲۱} (یا مذهب انسانیت = انسانمداری)، محصول دوره رنسانس یا دوره تجدید حیات علم و ادب بود. در اصطلاح فیلسوفان و مورخان، اومانیسیم بمعنی اعم عبارت از هر نظام فلسفی یا اخلاقی (و حتی سیاسی) است که هسته مرکزی آن آزادی و حیثیت انسانی است.

یونان قدیم به مسائل مربوط به انسان توجه بسیار می‌کرد. بدین مناسبت است که گاه ادبیات قدیم یونان و روم را از این جهت که مبین عالیترین ارزشهای انسانی هستند انسانیات می‌نامند. پس از رواج مسیحیت، توجه انسان از آسمان و انسان به خدا و ماوراء طبیعت معطوف شد، و این در حالی است که فلاسفه قرون وسطی انسان را موجودی گنهگار و بی‌ارزش می‌شمردند.^{۲۲}

مهمترین ویژگی تفکر معاصر غربی که تفکر انسان کنونی نیز زاینده آنست «اومانیسیم» است. بهترین معنایی که برای کلمه اومانیسیم می‌توان ذکر کرد (اصالت انسان) یا «نظام انسانمداری» یا «انسانمحوری» است.

در نظام انسانمداری محور همه امور، انسان است و انسان معیار ارزش گذاری می‌باشد. انسان است که قانونگذاری می‌کند و تکلیف صادر می‌نماید. در این نظام، انسان موجودی مستقل است و یگانه و به هیچ قدرتی خارج از خود اتکا ندارد؛ موجودی است که پیوستگی خود را نه تنها از دین و مذهب بریده که دیگر پیوستگی عمیقی میان خود و خدا برقرار نمی‌سازد و حتی گاهی علیه او می‌شورد.

عالم کبیر و عالم صغیر در کتاب و سنت

اینکه از ملاصدرا با عنوان «صدرالمتألهین» یاد می‌شود، بسبب آنستکه وی حکیمی متأله بوده است و نقش دین در فلسفه او بسی برجسته است. جای جای آثار او مملو از آیات و احادیث معصومین (ع) می‌باشد. بهمین جهت نگاهی گذرا بر قرآن کریم و کتب حدیثی می‌اندازیم. در کتاب شریف و اخبار وارده از منابع ائمه معصوم (ع) اقوال تأمل برانگیزی وجود دارد که هر مسلمانی را به تفکر وامی‌دارد تا چه رسد به حکیمی مثل صدرالمتألهین. ما در اینجا به ذکر چند نمونه مناسب با این مقال اکتفا می‌کنیم.

«أولیس الذی خلق السماوات والأرض بقادر علی أن یخلق مثلهم»،^{۲۳} «ان فی خلق السماوات والأرض و اختلاف اللیل و النهار...»،^{۲۴} «سنریهم آیاتنا فی الافاق و فی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق»،^{۲۵} «و فی انفسکم افلا تبصرون».^{۲۶}

و نیز در قرآن کریم از انسان کامل با تعبیر خلیفه الله (جانشین خدا) یاد می‌کند: «انی جاعل فی الارض خلیفه»^{۲۷} و قول رسول اکرم (ص): «من عرف نفسه فقد عرف ربه» و «اعرفکم بنفسها اعرفکم بریها»، نیز حکایت از همان مقام خلافت الهی دارد.

در کلامی که منسوب به امام علی (ع) است انسان بعنوان عالم اصغر و عالم بعنوان عالم اکبر معرفی شده بگونه‌یی که همه عالم اکبر در همین عالم اصغر

۲۰- همان، ص ۲۴۱.

21- humanism

۲۲- حلبی، علی اصغر، انسان در اسلام و مکاتب غربی، تهران، انتشارات اساطیر، ۱۳۷۴، ص ۱۰۸ - ۱۰۹.

۲۳- پیرس / ۸۱.

۲۴- آل عمران / ۱۹۰.

۲۵- فصلت / ۵۳.

۲۶- ذاریات / ۲۱.

۲۷- بقره / ۳۰.

منطوی و متجلی است.

یکی از تعاریفی که حکمای مسلمان برای فلسفه بیان کرده‌اند عبارتست از: «صیوره الانسان عالماً عقلياً مضاهياً للعالم العینی؛ یعنی انسان از طریق تعقل و فلسفه یک عالم عقلی می‌شود که همه هستی را در خود منعکس می‌کند و عالم هستی را آنگونه که هست می‌شناسد. و انسان همین عالم عینی و خارجی است و این چنین شخص حکیمی، انسان کامل است.

هر آنکس ز دانش برد توشه‌ای

جهانی است بنشسته در گوشه‌ای

است. و از این‌روی خداوند انسان کامل را آفرید که آئینه تمام‌نمای او باشد و اسماء و صفات خود را در آن مشاهده نماید.^{۲۹}

انسان عموماً و انسان کامل خصوصاً کاملترین جلوه‌گاه حق است. عالم که بمانند آئینه‌ای اسماء و صفات الهی را در صور متکثر، به منصفه ظهور می‌نشانند این صورت را بنحو تفریق و تفصیل متجلی می‌سازد و چون تجلی این اسماء در انسان بنحو جمع و اجمال است از این‌روی، انسان را عالم صغیر و مختصر شریف «نسخه وجود» و «کون جامع» می‌توان نامید.

شناخت کامل انسان کامل برای شناخت خداوند ضرورت دارد: «من عرف نفسه فقد عرف ربه» و نیز «من عجز عن معرفة نفسه فهو عن معرفة خالقه أعجز». باید توجه داشت گرچه در فلسفه صدرایی دستمایه‌های دینی و عرفانی صبغه خاصی به فلسفه او داده‌اند ولی نهایتاً بحث او حول محور فلسفه و استدلال می‌گردد.

عرفان نظری بطور اجمال:

با توجه به بیانات دیگر قیصری در می‌یابیم که عرفان بر آنست که رابطه خداوند تعالی با جهان و رابطه جهان با خداوند تعالی را در یک قوس صعودی و نزولی ترسیم کند. عرفاً اصولاً عالم را به پنج قسمت تقسیم می‌کنند و از هر کدام تحت عنوان حضرت یاد می‌نمایند و مجموع آنها را حضرات خمس می‌نامند که به ترتیب عبارتند از: ۱- عالم اعیان ثابته یا عالم

عالم کبیر و عالم صغیر در عرفان نظری

ملاصدرا در جای جای آثار خود خصوصاً در اسفار اربعه از عرفان نظری محی‌الدین ابن عربی بهره برده و از وی با عنوان شیخ کامل یاد می‌کند. از نظر ابن عربی انسان، عالم کبیر است و عالم، انسان صغیر است. انسان را از آنجهت عالم کبیر می‌گویند که همه اسماء و حقایق عالم وجود در او تجلی نموده است و از آن جهت عالم را انسان صغیر می‌گویند که جمیع آنچه در عالم است جز از نشئه انسانی ظهور پیدا نمی‌کند.

برخی از ویژگیهای انسان کامل در مکتب ابن عربی انسان کامل، علت وجود عالم است. و این اشاره است به آنچه که در خبر آمده است: «لو لاک لما خلقت الافلاک.» قیصری در این مورد می‌گوید:

لما کان الانسان مقصوداً اولیاً و وجوده الخارجی یستدعی وجود حقائق العالم، أوجد اجزاء العالم اولاً لیوجد الانسان آخراً و لذلک جاء فی الخبر: لو لاک لما خلقت الافلاک.^{۲۸} انسان کامل مظهر کلیه اسماء و صفات خداوند

۲۸- قیصری رومی، محمد داوود، شرح فصوص الحکم، تصحیح سید جلال‌الدین آشتیانی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۵، ص ۳۵۸-۳۵۹.
۲۹- همان، ص ۳۰.

■ عرفا اصولاً عالم را به پنج قسمت تقسیم می‌کنند و از هر کدام تحت عنوان حضرت یاد می‌نمایند و مجموع آنها را حضرات خمس می‌نامند که به ترتیب عبارتند از: ۱- عالم اعیان ثابته یا عالم غیب مطلق ۲- عالم جبروت ۳- عالم ملکوت ۴- عالم ملک ۵- عالم انسان کامل.

شیعی می‌دانند.

تنها انسان کامل است که می‌تواند خلیفه الهی در روی زمین گردد، چرا که انسان کامل مظهر اسم اعظم «الله» است و این لفظ جلاله مستجمع جمیع اسماء و صفات الهی است. ابن عربی و پیروانش در آیه ۷۲ سوره احزاب «انا عرضنا الامانة على السماوات و الارض و الجبال...» امانت را به خلافت انسان کامل و بنام او تفسیر می‌کنند.

ابن عربی انسان صغیر را بمنزله روح انسان کبیر می‌داند همانطور که جسم حیوانی نیاز به روح دارد و بی آن قادر به حیات نیست بقا و پایداری عالم نیز وابسته به وجود انسان کامل است. وی وجه تسمیه انسان را به صغیر بخاطر انفعال از انسان کبیر می‌داند.^{۳۵}

- ۳۰- قیصری، رسایل (رساله التوحید و النبوة و الولاية)، با تعلیق و تصحیح سید جلال‌الدین آشتیانی، ۱۳۵۷، ص ۱۵.
- ۳۱- بیات، محمدحسین، مبانی عرفان و تصوف، تهران، دانشگاه علامه طباطبایی، ۱۳۷۴، ص ۷۹.
- ۳۲- دایرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۱، ص ۳۷۴.
- ۳۳- همان، ص ۳۷۶.
- ۳۴- بحارالانوار، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۴۰۳ق، ج ۲۳، ص ۲۹.
- ۳۵- ابن عربی، الفتوحات المکیة، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۴۱۸، ج ۴، ص ۴۰۹.

غیب مطلق ۲- عالم جبروت ۳- عالم ملکوت ۴- عالم ملک ۵- عالم انسان کامل.^{۳۰}

پنجمین حضرت از حضرات خمس، عالم انسانی است. حضرت عالم انسانی در بیان عرفا، کون جامع نام گرفته چرا که جامع تمام عوالم و مظهر تام و تمام جلوه‌های ذات و اسماء و صفات الهی است.

از این حضرت است که انسان‌شناسی عرفا آغاز می‌شود. عرفا جهان و جهانیان را علل معده برای ظهور انسان می‌دانند و او را انسان العین، کالبد جهان و ثمره درخت هستی می‌خوانند^{۳۱} و اینجاست که معنای حدیث معروف «لولاک لما خلقت الافلاک» (اگر تو نبودى هیچ چیز خلق نمی‌کردم) روشن می‌شود.

انسان کامل

تعبیر انسان کامل را اولین بار در اواخر قرن ۶ هجری ابن عربی بصورت مکتوب و مضبوط بکار برد ولی قبل از او باین مضمون، عنایاتی از طرف عرفا صورت گرفته بود اما نه با این تعبیر. مثلاً راغب اصفهانی در کتاب تفصیل النشأتین چنین آورده: «فی تکوین الانسان شيئاً فشيئاً حتى يصير انساناً كاملاً» بایزید بسطامی نیز از انسان کامل با عنوان کامل تام نام می‌برد.^{۳۲} ابن عربی انسان کامل را بمنزله ستون جهان خلقت می‌داند. همچنانکه خانه یا خیمه بدون ستون نمی‌پاید، عالم نیز بدون انسان کامل برقرار نمی‌ماند.^{۳۳} عرفا انسان کامل را در جهان بمنزله قلب در بدن می‌دانند. همچنانکه حیات بشر وابسته به تپش و سلامت قلب است وجود عالم نیز وابسته به وجود انسان کامل است. همانطور که امام رضا(ع) فرمودند: «لو خلقت الارض طرفة عين من حجة لساخت باهلها»^{۳۴} و شاید بخاطر وجود روایاتی از این دست است که برخی، خاستگاه نظریه انسان کامل را تعالیم

در جای دیگر می‌گوید عالم، انسان کبیر است و مختصر آن، انسان صغیر، زیرا او (انسان صغیر) موجودی است که حق تعالی جمیع حقایق عالم کبیر را در او بودیعت نهاده است و اینست معنی «ان الله خلق ادم علی صورته».^{۳۶} ابن عربی انسان کامل را هم «اله» می‌داند و هم «مألوه» باعتبار خلافتش اله است و باعتبار عبودیت و بندگی اش مألوه.^{۳۷}

در اینکه انسان با این جرم صغیرش چگونه می‌تواند مجمع جمیع حقایق عالم شود ابن عربی بیان عجیبی دارد که آن را حسن ختام این بحث قرار می‌دهیم. در مورد آیه شریفه «ولا یدخلون الجنة حتی یلج الجمیل فی سم الخیاط...» (داخل شدن آنها به بهشت بدان ماند که شتر به چشم سوزن فرو رود و این محال باشد).^{۳۸} ابن عربی می‌گوید این از قبیل تعلیق به محال نیست - آنچنانکه مفسرین بزرگی چون علامه طباطبایی (ره) فرموده‌اند - زیرا قدرت (الهی) شایستگی آن را دارد که شتری خلق کند که چنان کوچک باشد که بتواند از روزنه یک سوزن نیز عبور کند. پس انسان نیز گرچه جرماً بسیار کوچک است ولی شایستگی و لیاقت آن را دارد که مجمع جمیع حقایق عالیه عالم کبیر گردد.^{۳۹}

انسان کبیر و عالم صغیر در مکتب صدرا (ره)

بعد از ذکر مقدماتی که اشراف بر آنها در فهم انسان‌شناسی ملاصدرا ضروری می‌نمود به انسان‌شناسی صدرا می‌پردازیم. چنانکه خواهد آمد هر ماهیت نوعیه که تعریف به حیوان ناطق می‌شود نمی‌تواند مصداق انسان کامل باشد بلکه انسانی که کامل در علم و عمل است می‌تواند مصداق مورد نظر ما واقع شود. در اندیشه صدرا سیر انسان کامل در چهار سفر صورت می‌گیرد:

۱- سفر من الخلق الی الحق یعنی سفر انسان از خلق بسوی خدا و معرفت او به ذات و اسماء و صفات خداوند؛

۲- سفر من الحق الی الحق یعنی سفر انسان همراه خدا از حق به حق؛

۳- سفر من الحق الی الخلق بالحق یعنی سفر انسان همراه با خداوند بسوی خدا؛

۴- سفر من الخلق الی الخلق بالحق یعنی سفر انسان همراه خداوند در میان خلق خدا.

تنها در وجود انسان است که حضور الهی تحقق یافته است. و تنها بواسطه اوست که خداوند تنها در وجود انسان است که حضور الهی تحقق یافته است. و تنها بواسطه اوست که خداوند به خود و کمالات خویش علم دارد و از همین جاست که خداوند بعنوان معبود حقیقی و عالیترین معشوق در قلب انسان مأوی دارد. وی علت فاعلی فیلسوفان یا خدای تنزیهی معتزله نیست که مکان و زمانی ندارد بلکه در قلب بنده مؤمن است و از رگ گردن به او نزدیکتر است و در حدیث قدسی آمده است: لا یسعی ارضی و لاسمائی، بل یسعی قلب عبدی المومن (یعنی آسمان و زمین گنجایش مرا ندارد اما قلب بنده مومن گنجایش مرا دارد).^{۴۰}

استاد مطهری معتقد است انسان کامل آن انسانی است که همه ارزشهای گوناگون انسانی که در بشر وجود دارد - ارزشهایی همچون عقل، عشق، محبت، عدالت، خدمت، عبادت، آزادی و انواع دیگر ارزشها - در حد اعلی و هماهنگ با یکدیگر در او

۳۶- همان، ج ۲، ص ۵۰.

۳۷- همان، ج ۱، ص ۱۱۸.

۳۸- اعراف/۴۰.

۳۹- ابن عربی، الفتوحات المکیة، ج ۲، ص ۱۲۴.

۴۰- حلبی، انسان در اسلام و مکاتب غربی، ص ۹۶-۹۷.

رشد کرده باشد و به فعلیت رسیده باشد.^{۴۱}

خداوند متعال در آیه ۳۰ سوره مبارکه بقره می‌فرماید: «انی جاعل فی الارض خلیفه. ملاصدرا در تفسیر این آیه شریفه بیان می‌کند که «حکم سلطنت ذات ازلی و صفات والای واجب تعالی اقتضا می‌کرد مملکت الوهیت را بسط دهد و با ظاهر کردن مخلوقات و محقق ساختن حقایق و مسخر ساختن اشیاء پرچم ربوبیت را برافرازد. این امر، بدون واسطه محال است چون ذات حق قدیم است و مناسبتی بعید است میان عزت قدم و ذلت حدوث. لذا خداوند جانشینی برای خویش در تصرف و ولایت و حفظ و رعایت قرارداد. این جانشین، رویی به قدم دارد و از حق استمداد می‌جوید و رویی به حدوث دارد که به خلق مدد می‌رساند. حق تعالی او را خلیفه خویش در تصرف ساخت و کسوت تمام اسماء و صفات خود را بر او پوشاند.»^{۴۲}

ملاصدرا در کتاب اسفار برای انسان سه وجود برشمرده است:

۱- انسان حسی، که گاه آنرا انسان طبیعی و انسان سفلی هم می‌نامند و آن جسد محسوس انسانی است که در معرض فنا و فساد و زوال قرار دارد؛ ۲- انسان نفسی، که گاه آنرا انسان برزخی نیز می‌خوانند که وجود شبیحی و ظلّی دارد و حامل آن قوای نفسانی است؛ ۳- انسان عقلی، که همواره ثابت است و حقیقت یا لباب انسان حسی است و کمال انسانیت انسان به وجود آن وابسته است.^{۴۳}

صدرا در مقام بیان حقیقت انسانیت گوید انسان عالم صغیر است زیرا که مشتمل بر سه مرتبت است: مرتبت اشرف و اعلای آن نفس است و مرتبت ادنی و اخس آن بدن و کلیه موجوداتی که در عالم کبیر تحقق دارند در عالم صغیر که انسان باشد منظوی هستند و

انسان هرگاه در مرتبت علم و عمل به کمال ممکن خود برسد و در طرف علم، نفس او به مرتبتی رسد که عقل مستفاد شود و به عقل فعال متصل گردد و در مرتبت عمل بعد از تخلیه و تحلیه و تجلیه مراتب اسفار اربعه الی الله را در مقام سیر و سلوک طی کرده باشد آن را انسان کامل و خلیفه الله بر روی زمین می‌گویند.^{۴۴}

ملاصدرا انسان را از آن جهت که قوای عالم در او جمعند مختصری از یک کتاب و نسخه منتخبی از کتابی می‌داند که الفاظش قلیل و معانیش مستوفا و کامل است.^{۴۵}

ملاصدرا غرض از خلقت همه موجودات و قوای طبیعی و نباتی و حیوانی آنها را خلقت انسان می‌داند. انسانی که بهترین ثمره و غایت قصوای وجود سایر موجودات است.^{۴۶}

وی تنها راه شناخت خداوند متعال را شناخت انسان کامل می‌داند. زیرا او باب الهی و ریسمان محکم و استواری است که بدان به جهان اعلی و برتر توان رفت.^{۴۷}

ملاصدرا همانند عرفا هر موجودی را در عالم، مظهر اسمی از اسماء الهی می‌داند که آن اسم، مربی

۴۱- مطهری، انسان کامل، ص ۵۲.

۴۲- ملاصدرا، تفسیر قرآن کریم، به کوشش محمد خواجوی، قم، انتشارات بیدار، ۱۳۶۳، ج ۲، ص ۳۰۲.

۴۳- به نقل از حلبی، انسان در اسلام و مکاتب غربی، ص ۵۳.

۴۴- سجادی، سید جعفر، مصطلحات فلسفی صدرالدین شیرازی، تهران، انتشارات نهضت زنان مسلمان، ۱۳۶۰، ص ۳۸.

۴۵- ملاصدرا، المظاهر الالهیه، تصحیح سید جلال‌الدین آشتیانی، مشهد، بیتا، ص ۵۲.

۴۶- همان، ص ۵۰.

۴۷- ملاصدرا، تفسیر آیه نور، ترجمه و تعلیق محمد خواجوی، تهران، انتشارات مولی، ۱۳۷۷، ص ۹۰.

آن موجود است. پس نوع اخیر که همان انسان کامل است مظهر مجموع اسماء الهی است که مشمول اسم اعظم الله است.

همانطور که دانستیم انسان کامل مستحق خلافت حق تعالی است. حال جناب صدرا برای انسان دو خلافت مطرح می‌کند: ۱- خلافت صغری در عالم طبیعت ۲- خلافت کبری در عالم کبیر.

جمع حقایق عالم اعلی و اسفل در انسان جمع شده است. حقایق الهی نیز از اسماء و صفات در انسان موجودند و بخاطر این منزلت رفیع است که

ملایک را امر به سجده به آدم فرمود. پس وقتی انسان مسجود ملایک می‌گردد چطور مسجود این عالم طبیعت دانی نگردد.^{۲۸} همانطور که می‌دانیم در نظر عرفا انسان کامل که خلیفه الله باشد همان روح محمدی (ص) است و بقول ابن عربی تنها فرق

خدای تعالی با انسان کامل در اینستکه او واجب بالذات است و انسان واجب بالغیر. از آنجا که «خلق الله آدم علی صورته» این آدم مستجمع جمیع اسماء و صفات الهی است.

ملاصدرا انسان کبیر را شخص واحدی می‌داند که اشرف ممکنات است زیرا علت ابتدا و اتمام حق تعالی است، او می‌گوید صادر اول از حق تعالی شیء واحدی است که همان انسان کبیر است اما به دو اعتبار: ۱- اعتبار اجمال ۲- اعتبار تفصیل.^{۲۹}

در نهایت ملاصدرا نتیجه می‌گیرد که این خلقت نیز مختص بعضی از افراد انسان است نه همه و آن همان انسان کامل است که مقصود از خلقت کائنات

است و اوست که شایسته خلافت الهی است.^{۳۰} هرچیزی را که انسان در این عالم با چشم ظاهر دنیوی و یا بعد از ارتحال به عالم آخرت با چشم اخروی مشاهده می‌کند آن را به حقیقت در ذات خویش و در عالم مخصوص به خویش مشاهده می‌کند و هیچ چیز را خارج از ذات خویش و عالم خویش مشاهده نمی‌نماید چون همه چیز در مرتبه ذات او نهفته و در حیطه ذات او مندرج است زیرا او آیت عظمای الهی و جامع جمیع نشئات وجودی و مظهر اتم اسماء تشبیهی و تنزیهی است و عالم او نیز در حیطه ذات اوست نه

■ در نظر عرفا انسان کامل

که خلیفه الله باشد

همان روح محمدی (ص) است

و بقول ابن عربی تنها فرق

خدای تعالی با انسان کامل

در اینستکه او واجب بالذات است

و انسان واجب بالغیر.

خارج از ذات او.

نفس انسانی در خور آن است

که به درجه و مقامی

نایل گردد که جمیع

موجودات عالم علوی و

سفلی و عقول و نفوس کلیه و

جزئیه، همگی اجزاء ذات وی

باشند و ذات بحکم قاعده

«بسیط الحقیقة کل الاشیاء» و بحکم جامعیت

جمیع مراتب وجود امکانی همچون معجونی

مرکب از جمیع موجودات عالم باشد و قوت و

قدرت وی ساری در کلیه موجودات و نافذ در

همگی بوده و وجود وی غایت و نتیجه آفرینش

عالم باشد.^{۳۱}

۴۸- ملاصدرا، اسفار الاربعه، چاپ سنگی، ج ۵، ص ۳۵۰.

۴۹- همان، ج ۷، ص ۱۱۷.

۵۰- ملاصدرا، اسرار الآیات، ترجمه و تعلیق محمد خواجه‌ای، تهران، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۳، ص ۲۳۷-۲۳۹.

۵۱- ملاصدرا، الشواهد الربوبیة، ترجمه و تفسیر جواد مصلح، تهران، سروش، ۱۳۶۶، ص ۳۵۹-۳۶۰.